الشافی فی الامامة

**سميه خليلی آشتيانی**

چكیده:

پس از غیبت امام عصر، موضوع خلافت و امامت، رنگی تازه به خود می‌گیرد، و محل مناقشه و مباحثه امامیّه، با دیگر فرق كلامی می‌گردد، چنا‌ن‌كه آثار متعددی نیز از سوی امامیّه، در این زمینه تألیف شد.

در میان این نابسامانی‌ها و درگیری‌های كلامی، قاضی عبدالجبار كه از معتزلیّان بصری است، كتابی موسَّع، به نام *المغنی فی ابواب التوحید* *و* العدل را به رشتۀ تحریر در‌می‌آورد كه در جزء بیستم، بحث امامت را به ميان می‌كشد و اعتقادات امامیّه را در این موضوع، ردّ و نقض می‌كند. سید مرتضی نیز، با نگارش *الشافی فی الامامة،* به اشكالات و شبهات وی كه در جزء بیستم *المغنی* آمده، پاسخ گفته است.

این كتاب كه در 22 فصل به نگارش درآمده، در صحت انتسابش به سید مرتضی، شكی وجود ندارد. وی، به صورت گزینشی و خلاصه، به اشكالات قاضی پاسخ گفته است. این كتاب، تا امروز بدون تصحیف و دگرگونی باقی است و یكی از علل آن، تلخیص شیخ طوسی از *الشافی* است كه با فاصلۀ كمی از نگارش آن، انجام شده است. این كتاب، تنها یک تصحیح و تحقیق دارد و فاقد ترجمه است.

**كلید واژه‌ها:** امامیّه، معتزله، قاضی عبدالجبار، سیدمرتضی، *المغنی فی ابواب التوحید و العدل****.***

مقدمه

مسئلۀ خلافت حضرت رسول اكرم و امامت، با حیات فكری، اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی و سیاسی امت اسلامی، رابطه‌ای استوار و تعیین‌كننده دارد. جایگاه مهم و برجسته بحث امامت در تفكر و تعالیم اسلامی، از همین ابعاد اساسی و سرنوشت‌ساز آن،‌ ناشی می‌شود.

بنا به رویکردهای متفاوت كلامی به موضوع امامت، شاهد نگارش آثار متعددی در این زمینه، توسط متكلمان امامیّه و سایر فرق كلامی هستیم. سید مرتضی، بزرگ متكلم امامیّه نیز، با نگارش *الشافی فی الامامة،* اشكالات و شبهات آمده در *المغنی فی ابواب التوحید و العدل*، اثر قاضی عبدالجبار معتزلی را، در باب امامت، پاسخ گفته است كه این نوشته، به معرفی این میراث بزرگ و گران‌قدر كلامی امامیّه می‌پردازد.

قبل از پرداختن به كتاب، معرفی اجمالی از شخصیت سید مرتضی و خصوصاً قاضی عبدالجبار، به عنوان متكلمی معتزلی در مقابل سید مرتضی، شایسته به نظر می‌رسد. بی‌مناسبت نيست، ابتدا به فرق معتزله، از جهت تقسیم‌بندی مكانی‌ آنها(*فرهنگ عقائد مذاهب اسلامی*: ج 3 ص288)، كه همان مكتب بصره و بغداد است، اشاره‌كنیم[[1]](#footnote-2).

نكته قابل تذكر این‌كه، مکتب معتزلی بصره و بغداد، نماینده خاستگاه این دو مکتب است، نه محلی که متکلمان این دو در آن می‌زیسته‌اند.

مكتب بصره

اين مکتب، توسط أبوعلی محمد بن عبدالوهاب جبایی (م 295هـ) بنیان نهاده شده که به پیروان او، جبائیه می‌گویند ( *الملل و النحل*: ج1 ص79ـ78).

مکتب بصره، پس از وی، توسط پسرش، أبوهاشم جبائی (م 321هـ)، ادامه یافت و بنا به تفاوت آرائی که در برخی موارد با پدرش داشت، پیروان وی را، بَهشَمیّه می‌خوانند (همان).

قاضی عبدالجبار، دانش‌آموختۀ مکتب بصره است. وی، از تعلیمات شاگرد أبوعلی جبائی، أبوعبدالله بصری (م 367هـ)، در بغداد بهره برده است. أبوعبدالله، ریاست مکتب بصری را در بغداد بر عهده داشت. عبدالجبار، از متأخرین معتزله است و معتزلیان پس از وی، طریق أبوهاشم را پیمودند (همان: ص85).

مكتب بغداد

مکتب معتزلی بغداد، توسط بِشرِ بن مُعتمَر (م 210هـ) تأسیس شد، که هواخواه علویان بود (*اندیشه‌های کلامی شیخ مفید*: ص 7). این مکتب، توسط ابن الحسین بن أبی عمرو الخیاط (م 300هـ) و أبی القاسم بن محمد الکعبی (م 319هـ)، که همان عبدالله بن أحمد بن محمود البلخی است، به اوج رسید. پیروان أبی عمرو الخیاط، به خیاطیّة، و پیروان کعبی، به الکعبیة مشهورند (همان: ص77ـ76).

این دو مکتب، در مسائل کلامی، با هم تفاوت‌ها و اختلافاتی دارند، اما بنا به گفتۀ شهرستانی، «کلام تمام معتزلۀ بغداد در نبوّت و امامت، با کلام بصریین، مخالف است (همان: ص84)».

سید مرتضی ( م 436هـ)

نام وی، علی بن الحسین بن موسی بن محمد است (*رجال نجّاشی*: ص270؛ *الفهرست*: ص164). او در اوایل غیبت کبری، در ماه رجب سال 355 هجری قمری، در بغداد، دیده به جهان گشود ( *الفهرست*: ص165؛ *خلاصة الأقوال* *فی معرفة الرجال*: ص 179؛ *رجال ابن داود*: ص136). کنیه‌اش، أبوالقاسم و القابش، ذو الثمانین، ذوالمجدین، شریف، علم الهدی و سید مرتضی است (*رجال نجّاشی*: همان؛ *الفهرست*: همان ؛ *خلاصة الأقوال فی معرفة الرجال*: همان ؛ *رجال ابن داود*: همان).

اساتید و مشایخ

سید مرتضی، در ادبیات عرب، فقه، عقاید و کلام اسلامی، از محضر استادان و علمای بزرگ شیعه و سنّی بغداد، بهره برد و بر کرانۀ فضل و دانش خود افزود.

استادان و مشایخ وی عبارتند از:

1. محمد بن نعمان، ملقب به شیخ مفید.

2. شیخ صدوق حسین بن موسی بن بابویه قمی.

3. خطیب ادیب، ابن نباته.

4. هارون بن موسی تلعکبری.

5. أبو عبدالله محمد بن عمران مرزبان خراسانی.

6. أحمد بن سعید کوفی و... (*بحارالانوار*: ج5 ص109).

شاگردان

1. سرآمد همه شاگردان وی، شیخ الطائفه محمد بن حسن طوسی است. وی، 23 سال در محضر سید مرتضی، تلمذ داشت.

2. محمد بن محسن بن حمزه، معروف به أبویعلی جعفری (داماد شیخ مفید).

3. سلار بن عبد العزیز دیلمی.

4. عماد الدین أبو صمصام ذوالفقار بن محمد مروزی.

5. سید نجیب الدین حسن بن محمد بن حسن موسی.

6. تقی بن أبی طاهر هادی نقیب شیرازی.

7. أبوالفتح محمد بن علی بن کراجکی.

8. ثابت بن عبدالله تیانی، قاضی عبدالعزیز بن البراج و ...

این افراد، از بزرگ‌ترین شاگردان او هستند که هر کدام جزء علمای درجه اول شیعه به شمار می‌آیند و برخی، چون قاضی ابن براج، شاگرد شیخ مفید نیز بوده‌اند. ( تنزیه الانبیاء: مقدمه).

جایگاه و منزلت علمی

سید مرتضی، از سکان‌داران علوم و معارف اهل بیت است. او، استاد مسلّم شعر و ادب عربی، فقه، اصول و تفسیر، حدیث، رجال و کلام اسلامی است، چنان‌که شیخ طوسی، بزرگ شاگرد او، می‌گوید:

او سرآمد ادب و فضل، متکلمی فقیه و جامع تمام علوم بود ( *الفهرست*: ص164).

علامه حلّی، در وصف او آورده است:

او، در علوم بسیاری یگانه بود، در علومی مثل علم کلام، فقه و اصول فقه و ادبیات، مثل نحو، شعر و لغت، سرآمد بود و دیوان شعری بالغ بر بیست هزار بیت دارد (*خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال*: ص179).

نجّاشی، دانشمند رجالی نامی، که با وی معاصرت داشته است و با سید مرتضی، نزد شیخ مفید کسب علم کرده‌اند، در مورد او گفته است:

علومی را فرا گرفت که هیچ کس در آن زمان، به پایۀ وی نمی‌رسید. احادیث بسیاری از استادان من استماع نمود. دانشمندی عالی مقام و شاعری متکلّم بود. در علم و دین و دنیا، جایگاهی بس بزرگ داشت، و کتاب‌ها تصنیف کرد (*رجال النجاشی*: ص271).

ابن شهر آشوب مازندرانی، دربارۀ وی می‌نویسد:

سید مرتضی علم الهدی، در همه دانش‌ها، بر دیگران پیشی داشت (*معالم العلماء*: ص69).

نقل شده است که هرگاه در مجلس فیلسوف بزرگ، خواجه نصیر الدین طوسی، از سید مرتضی نام برده می‌شد، خواجۀ بزرگوار، با آن مقام عالی علمی و تبحّری که در علوم عقلی و نقلی داشت، می‌گفت: «صلوات الله علیه». سپس به قضّات و مدرسان حاضر در مجلس روی می‌کرد و می‌گفت: چگونه بر سید مرتضی صلوات نفرستم (*الکنی و الالقاب*: ج2 ص482)؟!

ابن حجر عسقلانی، از علمای اهل سنّت، در مورد او می‌گوید:

نقل شده، او نخستین کسی است که خانه‌اش را «دار العلم» قرار داد، و برای مناظرۀ اهل علم در نظر گرفت (*لسان الميزان*: ج2 ص223).

ابن بسام، یکی دیگر از دانشمندان اهل سنّت، در اواخر کتاب *ذخیره* خود، در مورد شریف مرتضی آورده است:

این سید بزرگوار، پیشوای پیشوایان عراق، از مخالف و موافق بود. دانشمندان عراق، رو به درگاه او می‌آوردند و بزرگان آنجا، دانش خود را از وی می‌گرفتند. او، صاحب مدارس عراق و گردآورنده علمای مجاور و مسافر بود (*الدرجات الرفيعه*: ص459).

دربارۀ بُعد ادبی شخصیّت وی نیز باید گفت: با این‌که قرن چهارم و پنجم هجری، عصر طلایی ادبیات و شعر عربی شناخته شده است، شعر او و برادرش سید رضی، در اتقان و زیبایی، گوی سبقت را از همگان ربوده است و از نظر لفظ و معنی، مقامی بس بلند را دارا است (*شخصيت ادبي سيدمرتضي*: پیشگفتار).

شخصیت او از بُعد کلامی نیز، مشهور عام و خاص است؛ پاسخ وی به مناقضه‌ها و انتقادات قاضی عبدالجبار معتزلی، به بخش امامتِ *المغنی فی ابواب التوحید و العدل*، و دیگر آثار كلامی او، نشانگر قدرت و تسلّط وی در این علم است.

آثار

او، صاحب تألیفات و آثار متعدّد، در تمام شاخه‌هایی است که از آنها نامی به میان آمد و این نیز، گویای قدر و منزلت علمی و تبحّر او در علوم مختلف است.

شیخ طوسی در *فهرست،* و نجاشی در *رجال* خود، و ابن شهر آشوب مازندرانی در *معالم العلماء،* و علامه حلی در *خلاصة الأقوال،* به نقل تعدادی از کتب وی پرداخته‌اند (*رجال نجاشی*: ص271؛ *الفهرست*: ص164؛ *معالم العلماء:* ص69؛ *خلاصة الأقوال فی معرفة الرجال*: ص179). صاحب *الذریعة،* تعداد کتب او را پنجاه کتاب می‌داند ( *الذریعة الی تصانیف الشیعة:* ج2 ص 119 و 392).

این رقم، در *اعیان الشیعه* ( *اعیان الشیعة*: ج12 ص282 ـ 281) و *ریحانة الادب* (*ریحانة الادب*: ج4 ص185)، به ترتیب، بیش از هشتاد، و هفتاد و دو کتاب است.

عنوان برخی از این کتب، عبارت است از: 1ـ الذریعة فی الأصول، 2ـ غرر الفوائد و درر القلائد (امالی سید مرتضی)، 3ـ جمل العلم و العمل فی الفقه، 4ـ الشافی فی الامامة، 5ـ الذخیرة فی علم الکلام، 6ـ تنزیه الانبیاء، 7ـ الرسائل، 8ـ المقنع فی الغیبة، 9ـ الانتصار و ...

وضعیت مالی و موقعیت اجتماعی سید مرتضی

او، نقابت علویان را پس از وفات برادرش، سید رضی، تا پایان عمر بر عهده داشت، که حدود 30 سال می‌شود. وی، امیرالحاج و قاضی مظالم نیز بوده است (*شخصیت ادبی سید مرتضی*: ص82).

مسئوولیت نقابت و سرپرستی علویان، خود، برایش مناسباتی را با افراد و حاکمان موجب می‌شد، که از این شخصیت علمی، شخصیتی با نفوذ زیاد اجتماعی و سیاسی نیز می‌سازد.

از یحیی بن سعید علوی زیدی نقل شده است که:

از املاک سید، سالانه بیست و چهار هزار دینار به او می‌رسید (*معجم الادباء*: ج5 ص177).

قاضی تنوخی نیز می‌گوید:

سید مرتضی، املاک بی حساب بر جای گذاشت. تعداد روستاها، آبادی‌ها و املاک او، به هشتاد پارچه آبادی می‌رسید که میان بغداد و کربلا واقع بود و همه، در نهایت آبادانی بود (*شخصیت ادبی سید مرتضی*: ص87).

سید مرتضی، مدرسه و حوزۀ علمیه‌ای ویژۀ طلاب علوم دینی داشت که وضع معیشت آنها، از نگاه او مغفول نمی‌ماند. به طوری که گفته شده، برای شیخ طوسی، هر ماه، دوازده دینار و برای قاضی ابن برّاج، هر ماه، هشت دینار مقرری تعیین کرده بود. این توجّه او نسبت به طلاب، آن‌چنان بود که گفته‌اند، فردی یهودی، نزد او علم هیئت می‌خواند، تا به آن شهریه، دست یابد ( *الدرجات الرفیعة*: ص 460 ؛ *شخصیت ادبی سید مرتضی*: همان).

وی، یکی از املاک خود را وقف تهیه کاغذ کرده بود که عواید آن، صرف تألیفات مجتهدان می‌گشت (*روضات الجنات*: 2 ص383). علاوه بر این، کتابخانه‌ای داشت که بالغ بر هشتاد هزار جلد کتاب در آن بود (*سیمای فرزانگان*: ص367).

وفات

سید مرتضی، بنا به روایت نجاشی، در روز 25 ماه ربیع الاول، سال 436 هجری (*رجال نجاشی*: ص270)، در بغداد در گذشت. طوسی، در مورد تاریخ وفات، اشاره به روز آن نکرده است و تنها، ماه و سال وفات او را ذکر کرده است ( *الفهرست*: ص165؛ *خلاصة الأقوال فی معرفة الرجال*: ص179).

نجاشی، پس از ذکر تاریخ وفات او می‌افزاید: من و أبویعلی محمد بن حسن جعفری و سلار بن عبدالعزیز که این دو، جزء شاگردان سید مرتضی هستند ـ و از آنها نام بردیم ـ ، او را غسل دادیم (*رجال النجاشی*: همان).

سید مرتضی به هنگام مرگ، هشتاد سال و هشت ماه داشت ( *الفهرست*: ص165). ابتدا او را در خانه‌اش، به امانت به خاک سپردند و سپس، به کربلا منتقل شد ( *اعیان الشیعة*: ج12 ص272).

قاضی عبدالجبار (م 415هـ)

وی، عبدالجبار بن أحمد بن عبدالجبار بن أحمد بن الخلیل بن عبداللَّه، أبوالحسین الهمدانی الأسد آبادی است (*مذاهب الاسلامیین*: ص380).

او، در روستای اسدآباد همدان متولد شد، اما تاریخ ولادت او معلوم نیست. با توجه به گزارش مورخان، از سال وفاتش و سن او در هنگام مرگ ـ که در ادامه ذکر خواهیم کرد ـ، باید میلادش، بین 320 تا 325 هجری باشد.

او، در فروع، شافعی (*طبقات الشافعیة*: ج1 ص185) و در اصول، ابتدا اشعری بود و سپس، به معتزله گرایش پیدا کرد (*مذاهب الاسلامین*: ص381).

اساتید

قاضی، سال‌های درازی در محضر أبواسحاق ابراهیم بن عیاش (م 336هـ)، در شهر بصره، تلمذ داشت. او، از معتزله‌ی بصره و از شاگردان أبی هاشم جبائی (م 321هـ) است. عبدالجبار، از محضر دیگر شاگرد أبوهاشم جبائی، أبوعبداللَّه الحسین بن علی البصری (م 367هـ) که ساکن بغداد بود نیز، بهره برده است (*مذاهب الاسلامیین*: ص381).

او، اجازه اعتزال را، از این دو استاد بزرگ گرفته است (همان: ص383).

جایگاه علمی

عبدالجبار، با اهتمامش در کسب علم و فضل، در محضر استادش، أبوعبداللَّه الحسین بن علی البصری، به مرتبه‌ای رسید که در وصفش گفته شده:

 بر نزدیکان او [حسین بن علی البصری]، غلبه و برتری یافت و یگانه دورانش شد (*طبقات المعتزلة*: ص112).

و صاحب *فضل‌الاعتزال،* در ستایش او چنین گفته است:

عبارتی به ذهنم نمی‌رسد که از جایگاه او در علم و فضل خبر بدهد؛ او، کسی است که علم کلام را شکافت و نشر داد و در آن، کتب گران‌قدری بر جای گذاشت، شهرتش به شرق و غرب رسید...، عمری طولانی داشت که در امر تدریس گذشت، تا آنجا که زمین، از کتب و یارانش [شاگردان و هواخواهانش] پر شد...، و به او، ریاست در معتزله پایان یافت (*طبقات المعتزله وفضل العتزال*: ص367).

او چنان شهره شد که طالبان علم، از نقاط دور دست، به سوی او سفر می‌کردند و از محضرش بهره می‌جستند (*طبقات الشافعیة*: ج1 ص185).

در وصف جایگاهش نزد استادانش، همین بس که، وقتی صاحب بن عباد، وزیر دولت آل بویه، برای أبوعبدالله البصری نوشت که: «می‌خواهم به سویم مردی را بفرستی که مردم را، بیشتر به‌ وسیلۀ عقلش دعوت می‌کند [به خود جلب می‌کند]، تا به‌واسطۀ علم و عملش»، استادش، او را برگزید (*معتزلة البصرة والبغداد*: ص243، به نقل از *الوافی بالوفیات*)*.*

وی، از طبقه یازدهم معتزله به شمار می‌آید ( *طبقات المعتزلة*: ص113ـ112) که بعد از جبائی‌ها [أبو علی و أبو هاشم جبائی]، جزء بزرگان معاصر معتزله بصره است، و شاید او، آخرین استاد بزرگ معتزلی و مؤلفان پر اثر ایشان باشد (*معتزلة البصرة والبداد*: ص241).

وی، پیرو مکتب البَهشَمّیة است که أبی هاشم جبائی، از بزرگان معتزله بصره، بنیان گذارد ( *الملل والنحل*: ص85).

سفر به ری

وی، پس از سال 360 هجری، به دعوت صاحب بن عباد، وزیر فاضل و عالم دولت آل بویه، رحل اقامت خویش را در ری گستراند و تا آخر عمر، در آنجا ساکن بود و به امر تدریس پرداخت (*مذاهب الاسلامیین*: ص283ـ282؛ *معتزله البصرة والبغداد*: ص 242ـ241).

وی، از سوی صاحب بن عباد، به سمت قضاوت گمارده شد (*طبقات الشافعیة*: ص185) و قاضی القضات ری گردید (*مذاهب الاسلامیین*: ص383) ، و از این رو است که او را، قاضی عبدالجبار می‌خوانند.

قاضی، تنها کسی است که در میان معتزله، صاحب لقب قاضی القضات است؛ این لقب، به شیخ دیگری از معتزله، داده نشده است (*طبقات الشافعیة الکبری*: ج5 ص97).

وی، در مدت اقامتش در ری، مورد توجه صاحب بن عباد بود و چنان‌که گفته‌اند، او، نسبت به اهل علم، بخشش بسیار داشت و این نگاه کریمانه نسبت به قاضی عبدالجبار، چنان بود که از ثروت زیادی که اندوخته کرد، لقب قارون به او دادند (لسان المیزان : ج3 ص386). او، چنان با علم و کمالاتش، وزیر دولت آل بویه را مسحور خود ساخت که او را، أفضل اهل زمین و أعلم اهل زمین خوانده است (*مذاهب الاسلامیین*: ص383).

آثار

مشهورترین اثر وی، کتاب موسّع *المغنی فی ابواب التوحید و العدل است.* این کتاب را، زمانی که در ری اقامت داشت، به رشته تحریر درآورد (*معتزلة البصرة والبغداد*: ص242ـ241). این کتاب، بیست جزء دارد، و جامع تمام اصول پنج‌گانه اعتزال و متعلقات این اصول است.

کتاب دیگر وی، شرح *اصول الخمسه* است که در آن، اصول پنج‌گانه معتزله را به اختصار شرح کرده است، و توسط شاگرد او، أحمد بن أحمد بن الحسین بن أبی هاشم الحسینی، مدوّن شده است.

و آثار دیگر او، المجموع المحیط بالتکلیف، المختصر الحسنی، متشابه القرآن، تنزیه القرآن عن المطاعن و طبقات المعتزله است (طبقات المعتزله: ص113ـ112).

وفات

حاکم جشمی (م 494هـ)، در علت و مکان وفاتش گفته است:

حکایت شده که در آخر عمر، به نقرس مبتلا شد.

قاضی القضات، در ری وفات یافت و در منزلش دفن شد (طبقات المعتزله وفضل الاعتزال: ص296).

تاریخ دقیق ولادتش، آن‌چنان‌که در ابتدای سخن گفتیم، مشخص نیست، در تاریخ وفات او نیز، اختلاف است، چنان‌که صاحب *تاریخ بغداد* (م 463هـ)، وفات او را، اول سال415 هجری ثبت کرده است. گفتۀ وی چنین است:

وفاتش، قبل از داخل شدنم به ری، در سفرم به خراسان و در سال 415 هجری بود، و گمان می‌کنم که در اول سال وفات یافت (*تاریخ بغداد: ج11 ص115*).

ابن الشهبه (م 851هـ)، وفات او را، در ذی القعدۀ سال 415 هـجری، در ری دانسته‌اند. در *الکامل،* وفات او، ذیل حوادث سال 414 هجری آمده است:

قاضی عبدالجبار بن أحمد المعتزلی الرازی، صاحب تصانیف مشهور در کلام و غیر آن، درگذشت و مرگش، در شهر ری بود و سنش، از 90 گذشته بود ( *الکامل فی التاریخ*: ج9 ص638).

از مجموع اقوال این بزرگان برمی‌آید که قاضی، در سال 415 هجری، در ری، وفات یافته است.

الشافی فی الامامة

نام كتاب و صحت انتساب آن

نام‌گذاری كتاب، توسط شخص سید مرتضی صورت پذیرفته است. دلیل صحت این ادعا، آمدن نام این كتاب، در دو كتاب دیگر سید مرتضی است كه بعد از *الشافی،* به نگارش در‌آمده‌اند. وی، فصل امامت، در كتاب *الذخیرة* *فی* *علم* *الكلام* را، این‌گونه آغاز می‌كند:

 انا و ان كنّا قد أوردنا فی كتابنا *الشافی فی الامامة،* كل ما یحتاج الیه فی هذا الفن من الكلام و ... ( *الذخيرة في علم الكلام*: ص409).

و در آن‌جا كه از عصمت امام سخن می‌گوید، خواننده را برای مطالعۀ تكمیلی در این موضوع، به *الشافی* ارجاع می‌‌‌دهد:

 و قد أحكمنا هذا، كلّه، فی الكتابالشافی ... (همان: ص433).

 وی، در مقدمۀ كتاب *المقنع فی الغیبة* نیز، آورده است:

 و إن كنت قد أودعت الكتاب *الشافی فی الامامة،* و كتابی فی *تنزیه الانبیاء و الائمه* من الكلام فی الغیبة... (*‌ المقنع في الغيبه*: ص31\_ 32).

نجاشی و طوسی هم، به ترتیب، در *رجال* (*رجال النجاشی*: ص270) و *الفهرست* ( *الفهرست*: ص164) *،* با همین نام، این كتاب را در شمار آثار سید مرتضی ذكر می‌كنند.

شیخ آقا بزرگ تهرانی هم، در *الذریعة،* در مدخل حرف شین، از این اثر نام می‌برد و آن را، متعلق به سید مرتضی می‌داند. وی، تنها بر نام كتاب، بخش دومی می‌افزاید كه نام كتاب، چنین می‌شود: « ‌*الشافی فی الامامة و ابطال الحجج العامه* ( *الذريعه الي التصانيف الشيعه*: ج13 ص8) ».

از مجموع این قراین، به دست می‌آید كه این كتاب، در صحت انتسابش به سید مرتضی، مشكلی ندارد، چنان‌كه نجاشی و طوسی، از این كتاب، در شمار آثار سید مرتضی نام برده‌اند و نویسندگان دیگر نیز، در كتابشان، از این اثر، با همین نام یاد می‌كنند و آن را، متعلق به سید مرتضی می‌دانند. برای مثال، حدود دو قرن بعد از وفات وی، ابن أبی‌ ‌الحدید در شرح مشهوری كه بر *نهج البلاغه* دارد، مواضعی از این كتاب را در امامتِ خاصّه، نقل و نقد می‌كند، و در صدد پاسخگویی به سید مرتضی و دفاع از عقیده معتزله است. برای نمونه، به موارد ذیل می‌توان اشاره كرد:

... و اعترض المرتضی، فی كتاب *الشافی،* هذا الكلام (*شرح نهج البلاغه*: ج2 ص41).

ردّ المرتضی علی ما أورده القاضی عبدالجبار، من الدفاع عن عثمان، و اعترض المرتضی فی *الشافی*.. (همان:‌ ج2 ص 328).

 عواملی چند نیز، باعث شده است كه این كتاب، با گذشت ایام، دستخوش دگرگونی و نقصان و افزایش نباشد:

1. شیوۀ نگارش كتاب و سبك متفاوت سید مرتضی، در پاسخگویی به شبهات قاضی، و قریحۀ ادبی و قلم دشوار وی؛

2. رفاه سید مرتضی، كه امكان نسخه برداری‌های متعدد از این كتاب را فراهم می‌آورده است؛

3. تلخیص شیخ طوسی از این كتاب، كه با فاصله كمی از نگارش آن، انجام شده است.

موضوع كتاب

سید مرتضی، اشكالات و نقض‌هایی را كه قاضی عبدالجبار، در كتاب *المغنی فی ابواب التوحید و العدل،* و در جلد بیستم آن، بر عقیدۀ امامیّه، در باب امامت وارد كرده، در *الشافی،* پاسخ گفته است.

وی، به صورت گزینشی، به اشكالات و ردیّه‌های قاضی، در مباحث امامت عامّه و خاصّه پاسخ داده، اما عناوین و موضوعاتی كه برای پاسخگویی انتخاب نموده و به بحث كشیده است، و نیز حجم كمّی كتاب، گواهی بر اهتمام او، بر جامع و مانع نمودن كتابش در تمام مباحث امامت، اعم از امامت عامّه و خاصّه دارد.

كتاب، 22 فصل دارد كه از این قرار است:

جلد اول:

1ـ‌ فصل فی تتبع ما ذكره صاحب المغنی، حول وجوب الامامة.

(فصلی در تحقیق آنچه صاحب المغنی (قاضی)، پیرامون وجوب امامت ذكر كرده است.)

2 ـ فصل فی الاستدلال علی وجوب الامامه، من جهة السمع.

(فصلی در استدلال بر وجوب امامت، بنا به دلایل نقل.)

3 ـ فصل فی اعتراضه، علی ادلتنا فی الامامة و العصمة.

(فصلی در مخالفت قاضی، با ادله ما در امامت و عصمت.)

جلد دوم:

4 ـ فصل فی الكلام، علی ما اعتمده من دفع وجوب النص، من جهة العقل.

(فصلی در سخن، در مورد آنچه قاضی، در رد وجوب نص، از جهت عقل، برآن استناد كرده است.)

5 ـ فصل فی ابطال ما طعن به علی طرقنا، فی وجوب النص.

(فصلی در ابطال آنچه قاضی، بواسطۀ آن، طرق ما در وجوب نص را، بی‌اعتبار كرده است.)

6 ـ فصل فی ابطال ما دفع به ثبوت النص، و ورود السمع به.

(فصلی در ابطال آنچه قاضی، به وسیلۀ آن، ثبوت نص و ورود نقل (در مورد امام) را، رد كرده است.)

جلد سوم:

ـ ادامه فصل قبل.

7ـ فصل فی اعتراض كلامه، فیما یجب أن یكون علیه الامام من الصفات.

(فصلی در ردّ سخن قاضی، در مورد صفات واجب امام.)

 8ـ فصل فی اعتراض ما أورده من الكلام، فی القدر الذی یختص به الامام من العلم.

(فصلی در ردّ آنچه قاضی، در مقدار علمی كه امام به آن متمایز می‌شود، وارد كرده است.)

9ـ فصل فی اعتراض كلامه، فی الأفضل.

(فصلی در ردّ سخن قاضی، در مورد افضل.)

10ـ فصل فی اعتراض كلامه، فی (ان الأئمة من قریش).

(فصلی در ردّ كلام قاضی، در مورد -روایت- (ان الأئمة من قریش.)

11ـ فصل فی الاعتراض علی كلامه : هل یجوز العدول عن قریش، فی باب الامامة أ‌م لا؟

(فصلی در ردّ كلام قاضی- كه- : آیا عدول از قریش، در باب امامت جایز است یا نه؟

12ـ فصل فی الكلام، علی ما اعتمد علیه فی عدد العاقدین للامامة.

(فصلی در بحث بر آنچه قاضی، در مورد عدد عاقدین امامت (كسانی كه از طرف امت، با امام بیعت می‌كنند)، به آن استناد كرده است.

13ـ فصل فی اعتراض كلامه، فی إمامة أبی بكر.

(فصلی در ردّ سخن قاضی، در مورد امامت أبوبكر.)

جلد چهارم:

14ـ فصل فی تتبع كلامه، علی من طعن فی الاختیار.

(فصلی در تحقیق سخن قاضی، در مورد كسی كه اختیار (انتخاب امام) را، بی‌اعتبار می‌داند.)

15ـ فصل فی اعتراض كلامه، فی أن أبابكر، یصلح للإمامة.

(فصلی در ردّ سخن قاضی، در مورد این‌كه أبوبكر، برای امامت شایسته بود.)

16ـ فصل فی تتبع ما أجاب به، عن مطاعن أبی بكر.

(فصلی در تحقیق آنچه قاضی، بوسیلۀ آن، مطاعن وارده بر أبوبكر را، پاسخ گفته است.)

17ـ فصل فی تتبع كلامه، فی إمامة عمر بن الخطاب.

(فصلی در تحقیق جواب قاضی، در مورد امامت عمر بن خطاب.)

18ـ‌ فصل فی تتبع جوابه، عن المطاعن علی عمر.

(فصلی در تحقیق جواب قاضی، در مورد مطاعن عمر.)

19ـ فصل فی اعتراض كلامه، فی إمامة عثمان.

(فصلی در ردّ سخن قاضی، در امامت عثمان.)

20ـ فصل فی اعتراض كلامه، علی الطاعنین علی عثمان.

(فصلی در ردّ كلام قاضی، بر بی‌اعتباركنندگان عثمان.)

21ـ فصل فی تتبع كلامه، فی اثبات امامة أمیر المؤمنین.

(فصلی در تحقیق كلام قاضی، در اثبات امامت امیر المؤمنین.)

22ـ فصل مناقشة صاحب المغنی، فی توبة طلحة و الزبیر و عائشة.

(فصل مباحثه كردن صاحب مغنی (قاضی)، در مورد توبه طلحه و زبیر و عایشه.)

علاوه بر فصول یاد شده، هر فصل، مشتمل بر مباحث و موضوعات متعددی است كه آوردن آنها، در این مجال نمی‌گنجد.

انگیزه و تاریخ نگارش كتاب

اشكالات و شبهاتی كه قاضی عبدالجبار، به عنوان شیخ معتزله، بر عقیدۀ امامیّه، در باب امامت وارد كرده است، و تاختن او بر امامیّه، خصوصاً بر سر مسئلۀ غیبت امام عصر، و قرابت نگارش كتابش \_ *المغنی* \_، با دهه‌های اولیۀ غیبت كبری، و كانون توجه قرار گرفتن موضوع امامت و رهبری جامعه اسلامی، از سوی متكلمان مسلمان و به ویژه امامیّه[[2]](#footnote-3) در آن مقطع، به صورت خاص، شاید مهم‌ترین انگیزه برای سید مرتضی، در تألیف چنین كتابی باشد.

عامل دیگری كه انگیزه‌ساز نگارش این كتاب می‌تواند باشد، غلبۀ عقل‌گرایی در تحلیل مسائل كلامی در میان معتزله و امامیّه است، و این قرابت، بعضی از تراجم نویسان، چون ذهبی و ابن‌حجر عسقلانی را، به خطا انداخته است؛ چرا كه ایشان، سید مرتضی را، در شمار معتزله ذكر می‌كنند.

ذهبی، در *میزان الاعتدال،* در بارۀ او چنین آورده است:

علی بن الحسین الحسینی الشریف المرتضی، المتكلم الرافضی المعتزلی... (*ميزان الاعتدال في نقد الرجال*: ج3 ص124).

 ابن حجر نیز، با عنوان« المتكلم الرافضی المعتزلی»، از او یاد می‌كند (*لسان المیزان*: ج5 ص17).

بنابر‌این، سید مرتضی با تألیف چنین كتابی، صف خود را از معتزله جدا می‌كند، و با پاسخ به اشكالات قاضی، مقایسه‌ای میان تفكر معتزلی و شیعی اثناعشری انجام می‌دهد. این مقایسه، حسنی كه دارد، دیدگاه امامیّه را به همگان می‌نمایاند، و پرده از گمان‌هایی نظیر این‌كه معتزله، تنها در برخی موارد جزئی، با امامیّه اختلاف دارند و یا این‌كه، این دو مذهب كلامی، به یكدیگر وابسته‌اند، بر‌می‌دارد.

از تاریخ نگارش كتاب، اطلاع دقیقی در دست نیست، فقط در مقدمه‌ای كه سید مرتضی بر *المقنع فی الغیبة* دارد، و اشاره‌ای كه به این كتاب، در كتاب *الذخیرة* خود دارد \_ و در عبارات قبل گفته شد\_، مشخص است كه *الشافی،* قبل از این دو كتاب به نگارش در آمده است، اما به تاریخ اتمام یا آغاز نگارش آن، اشاره‌ای نكرده است.

روش مؤلف در كتاب

سید مرتضی، شبهات قاضی عبدالجبار را، آن‌چنان كه خود در مقدمۀ كتاب اظهار نموده، به خلاف میل باطنی‌اش، به اختصار پاسخ گفته است.

از گفته وی بر‌می‌آید که آوازۀ *المغنی،* به او رسیده بوده و یكی از آمال و اهداف سید مرتضی، پاسخ به قاضی، و نوشتن نقضی بر جزء امامت این كتاب، به صورت مفصل بوده است، اما وقتی این كتاب به دستش می‌رسد، موانعی، او را از رسیدن به این مقصود باز‌می‌دارد. بنابراین، سید مرتضی علی‌رغم میل باطنی‌اش، با رعایت اعتدال و اختصار، به شبهات او پاسخ گفته و كتابش را، نقض كرده است.

وی در مقدمه، در این باره چنین می‌گوید:

و قد كنت عزمت عند وقوع هذا الكتاب فی یدی، علی نقض ما اختص منه بالامامة، علی سبیل الاستقصاء. فقطعنی عن امضاء ذلك، قواطع، و منعت منه موانع، كنت متوقعاً لانحسارها... .

تصمیم گرفته بودم وقتی این كتاب (*المغنی*) به دستم رسید، به صورت دقیقی، مبحث امامت آن را نقض كنم، (اما) موانعی، مرا از این امر محروم ساخت، كه انتظار داشتم (این) موانع، برداشته شود... .

سید مرتضی، علاوه بر این‌كه به اختصار، شبهات قاضی را پاسخ گفته، در نقل قول از *المغنی* نیز، همین شیوه را رعایت نموده است. وی، تنها ابتدای هر شبهه و یا بخشی خاص از سخن قاضی را ذكر می‌كند، و با این‌كه چنین سبك و روشی در نقل قول از قاضی دارد، در انتقال مطلب به خواننده،‌ یا به عبارت بهتر، روشن نمودن موضع خطای سخن قاضی و شبهه‌ای كه مقصود او بوده، موفق است.

اما به جهت این كه *الشافی،* یک متن كاملاً تخصصی كلامی است، تنها، مخاطبی كه مطالعات تخصصی در این زمینه داشته باشد، به فهم كامل اشكالی كه قاضی می‌نماید و پاسخ متقابل سید مرتضی، نائل می‌گردد.

وی، به روشی گزینشی، اشكالات آمده در *المغنی* را، نقض و پاسخ گفته است، اما آن‌چنان كه خود مدعی است و در كتاب می‌بینیم، سعی بر جامع نمودن كتابش در اصول و فروع امامت، اعم از امامت عامّه و خاصّه داشته است.

او، با كلماتی چون: «‌ قال صاحب الكتاب »، «قال»، « فأمّا قوله»،‌ «و أمّا قولک»، از قاضی نقل قول كرده است.

سید مرتضی در كتابش، فضای یک مناظرۀ رو در رو را برای خواننده بازسازی می‌كند. وی، به گونه‌ای به قاضی پاسخ می‌دهد كه انگار قاضی در مقابل اوست. گاه، برای محكم نمودن كلامش، آن‌جا كه به ذهنش رسیده است که شاید آن‌كه جواب او را می‌خواند، قانع نگردد و یا شبهه‌ای دیگر به خاطرش آید، با آوردن شبهات و اشكالاتی فرضی از سوی قاضی و پاسخ گفتن به آن، خواننده را مجاب می‌كند.

*الشافی،* متنی آموزشی نیست و همان‌طور كه گفته شد، مخاطب خاص دارد. بحث روش شناسی كتاب به صورت تخصصی نیز، خود مجالی مستقل می‌خواهد تا حق مطلب گزارده شود؛ چرا كه این مختصر، فقط در بیان كلّیت روش مؤلف وآشنایی كلّی خوانندۀ محترم است.

تلخیص كتاب

از *الشافی،* سه تلخیص به دست ما رسیده است؛ تلخیصی كه شیخ طوسی انجام داده است، با عنوان *تلخیص الشافی،* و دو تلخیص دیگر، با عنوان « *ارتشاف الشافی من سلاف الشافی*»*،* و «*صفوة الصافی من رغوة الشافی*»، كه مختصرتر از تلخیص قبل است، اثر جناب سید بهاءالدین محمد بن محمد باقر الحسینی السبزواری ، از علمای قرن 12 است.

مشهورترین تلخیص، همان خلاصۀ شیخ طوسی از این كتاب است كه امروزه، به صورت نسخۀ چاپی، در دسترس است و چند ناشر هم، به چاپ آن اقدام كرده‌اند.

كتاب دیگری نیز هست كه گمان شده، تلخیص كتاب سید مرتضی است، و گفتۀ علامه مجلسی در مورد كتاب أبوصلاح الحلبی، با عنوان *التقریب المعارف،* موجب این گمان شده است كه أبو‌صلاح، كتاب *الشافی* را، تلخیص كرده است. عبارت علامه، چنین است: « قال أبوصلاح الحلبی فی كتاب *التقریب،* و قد ‌لخصه من *الشافی* ... (*بحارالانوار*: ج 37 ص252)». در حالی كه عبارت «لخص»، نوعی مسامحه است، و موضّح این است كه این دو كتاب، به هم نزدیک هستند. همچنین با مطالعۀ *التقریب،* خواننده، تفاوت‌های بسیاری بین آن و *الشافی* می‌بیند. أبوصلاح، مباحث زیادی را در كتابش آورده كه *الشافی،* فاقد آن است. طریقۀ استدلال او نیز، با سید مرتضی متفاوت است. همچنین، روایات زیادی در *التقریب* موجود است كه در *الشافی* وجود ندارد. در كل، می‌توان گفت: او در مسئلۀ امامت و ابطال خلافت غیر ائمه، از كتاب سید مرتضی تأثیر گرفته است.

تصحیح و تحقیق كتاب

جناب استاد، آقای سید عبدالزهرا الحسینی الخطیب، تحقیقی متقن و شایسته بر *الشافی* دارند، و این مهم، زیر نظر استاد ارجمند، جناب آقای فاضل میلانی، انجام شده است.

مصحح محترم، نسخه‌های خطی متعدد از *الشافی* را، مورد مداقه قرار داده‌اند و برای این كار، به جهت سكونتشان در سوریه، رنج سفر را بر خود هموار كرده و با سفر به ایران، نسخه‌های موجود در كتابخانه‌های آیت الله مرعشی در قم و آستان قدس رضوی در مشهد را، مورد مطالعه قرار داده‌اند، و تفاوت نسخه‌ها را، با حروف اختصاری، در پانوشت صفحات، تذكر داده‌اند. برای مثال، علامت اختصاری ایشان از نسخۀ كتابخانۀ آیت الله مرعشی، حرف (ح) است، گاه، در مورد كلمه‌ای كه در یك نسخه آمده و با معنا و فحوای كلام سید مرتضی هماهنگی بیشتری دارد، به خواننده در پاورقی یادآور می‌شوند که این كلمه، صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

در نسخ خطی كتاب، قول قاضی، با سخن سید مرتضی ممزوج بوده است كه ایشان، تمام این اقوال را، با تفكیك از هم آورده‌اند. ایشان، عباراتی را كه سید مرتضی از *المغنی* نقل كرده است، در این كتاب \_ *المغنی* \_ یافته، و شمارۀ جلد و صفحه آن را ذكر كرده‌اند. گاه، كلماتی در نقل قول سید مرتضی از قاضی نیامده است كه ایشان، آنها را در پانوشت، با گذاشتن حرف «غین»، كه علامت اختصاری ایشان از *المغنی* برای این‌گونه موارد است، و افزودن كلمات مفقوده پس از آن، آورده‌اند .

در مواضعی نیز، عكس اتفاق فوق افتاده است، به این صورت كه، عبارات و یا كلماتی را سید مرتضی از قاضی نقل می‌كند كه در *المغنی* موجود نیست، این عبارات و كلمات را، ایشان، با گذاشتن علامت ستاره «\*» در ابتدا و انتهای عبارت و یا قبل و بعد از كلمه، و آوردن توضیح در پانوشت، با این مضمون كه آنچه بین دو ستاره قرار دارد، از *المغنی* ساقط است، آورده‌اند.

گاه، ایشان، معنای برخی كلمات را در پاورقی ذكر كرده‌اند كه معنای اغلب این كلمات، امروزه، در كتاب‌های لغت یافت نمی‌شود و اگر هم موجود باشند، كمی دور از معنای به كار رفته در متن هستند. در مواضعی از متن كه چند ضمیر به كار رفته ‌است، و خواننده سر در گم می‌ماند كه این ضمیر به كدام مرجع باز ‌می‌گردد، ایشان، در پانوشت، خواننده را با روشن كردن مرجع ضمیر، یاری می‌كنند. در مواضعی از كتاب كه روایتی آمده است، ایشان هم، آن را به منابع امامیّه و هم به منابع اهل سنّت، مستند می‌كنند.

مواردی كه ذكر شد، اندكی از زحمت و تلاش بسیارِ مصحح و محقق عالیقدرِ این میراث ماندگار است.

غیر از یك تصحیح و سه تلخیصی كه از این كتاب موجود است، پایان نامه‌ای نیز توسط نگارنده، برای اخذ درجه كارشناسی ارشد، با عنوان « بررسی تطبیقی ادلۀ عقلی و نقلی امامت عامه، از دیدگاه سید مرتضی در الشافی فی الامامه و قاضی عبدالجبار در المغنی فی أبواب التوحید و العدل»، ارائه شده است.

در این رساله، سعی شده با پرداختن به تمام مباحث امامت عامّه در *الشافی،* و برگردان آنها به زبان فارسی، و توضیح نكات مبهم، و كاستن از دشواری‌های آن، و آوردن پیشینۀ موضوعات مختلف مطرح شده در كتاب، از میان آراء متكلمان به‌نام امامیّه، از قرن دوم تا هشتم، و نیز آراء متكلمان معتزله، خواننده، با یافتن موضع امامیّه و معتزله در آن موضوع، اشكال قاضی و بحث و پاسخ سید مرتضی را، بهتر درک كند.

چاپ و ترجمه كتاب

قدیمی‌‌ترین نسخۀ چاپی كتاب، به صورت چاپ سنگی، متعلق به سال 1301 هجری در ایران است، و همان نسخه‌ای است كه شیخ آقا بزرگ تهرانی، در *الذریعة،* از آن یاد می‌كند.

این كتاب، یک قرن به فراموشی سپرده می‌شود، تا این‌كه در سال 1410 هجری، مؤسسۀ انتشاراتی الصادق، در 4 جلد، اقدام به چاپ و نشر آن می‌كند، كه همان نسخۀ تصحیح شده *الشافی،* توسط عالم جلیل القدر، سید عبدالزهراء الخطیب الحسینی است.

*الشافی،* حدود 17 سال تجدید چاپ نشد، تا در سال 1384، دیگر بار همان مؤسسه، دست به انتشار آن، به صورت دو جلدی (دو جلد در یک مجلد) زد.

متأسفانه این كتاب، فاقد ترجمه است. شاید متن دشوار كتاب، و نقل قول‌های مستقیم سید مرتضی از كتاب *المغنی* كه موجب شده است دو متن، ناظر به هم باشند، بر سختی ترجمۀ آن افزوده باشد.

کتاب­نامه

*اعیان الشیعة*، محسن امین، تحقیق و تعلیق: حسن الامین، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.

*بحارالانوار،* محمد باقر مجلسی، بیروت: مؤسسه التاریخ لدار الاحیاء التراث للعربی.

*طبقات المعتزلة* *و فضل الاعتزال*، قاضی محمد جشمی البلخی، تحقیق: فؤاد سید، بی‌جا: الدار التونسیه، 1974م.

*تاریخ بغداد*، خطیب البغدادی، بیروت: دار الکتاب العربی، بی‌تا.

*تنزیه الانبیاء،* علی بن حسین الموسوی، چاپ دوم، بیروت: دارالاضواء، 1409هـ .

*خلاصة الأقوال* *فی معرفة الرجال*، حسن بن یوسف حلی (علامه حلی)، چاپ دوم، نجف: مطبعة الحیدریة، 1381هـ .

*الدرجات الرفیعه*، سید علی خان شیرازی، مقدمه: سید بحرالعلوم، نجف: انتشارات حیدریه، 1381هـ .

*الذخیرة فی علم الکلام*، علی ‌بن الحسین (سید مرتضی) الموسوی، تحقیق: سید أحمد الحسینی، قم: مؤسسه نشر اسلامی، 1411هـ .

*الذریعة الی تصانیف الشیعة*، آقا بزرگ طهرانی، تنقیح: أحمد المنزدی، تهران: مکتبة الاسلامیة.

*رجال ابن داود،* تقی‌الدین ابن داود حلی،نجف: المطبعةالحیدریة، 1392هـ .

*رجال نجاشی*، أحمد بن علی النجاشی، تحقیق: محمد جواد النائینی، بیروت: دار الاضواء، 1408هـ .

*روضات الجنات*، محمد باقر خوانساری، قم: نشر مكتب اسماعلیان.

*ریحانة الادب*، محمد علی مدرس تبریزی، چاپ چهارم، تهران: خیام، بی‌تا.

*سیمای فرزانگان*، رضا مختاری، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، 1377ش.

*الشافی فی الامامة،* علی‌ بن الحسین (سید مرتضی) الموسوی، تحقیق: سید عبدالزهراء الحسینی الخطیب، چاپ دوم، تهران: مؤسسه الصادق، 1410 هـ .

*شخصیت ادبی سیدمرتضی*، عبدالرزاق محی الدین، ترجمه: جواد محدثی،‌ تهران: امیر كبیر.

*شرح نهج البلاغه*، ابن أبی الحدید، تحقیق: محمد أبوالفضل ابراهیم، بیروت: دار احیاء الكتب العربیه.

*طبقات الشافعیة الکبری*، عبدالوهاب ابن السبکی، تحقیق: مصطفی عبدالقادر، بیروت: دار الکتب العلمیة‍، 1420هـ .

*طبقات الشافعیة*، ابن شهبة، تصحیح و تعلیق: حافظ عبدالعلیم خان،‌ بیروت: درا الندوة، 1407هـ .

*طبقات المعتزله*، أحمد ابن المرتضی، تحقیق: س دیوالد ویلستر، چاپ دوم، بیروت: دارالمنتظر، 1409هـ .

*فرهنگ عقائد مذاهب اسلامی،* جعفر سبحانی، چاپ اول، قم: انتشارات توحید، 1373ش.

*الفهرست*، محمد بن حسن طوسی، تحقیق: شیخ جواد قیومی، چاپ اول، بی‌جا: مؤسسه نشر الفقاهه، 1417هـ .

*الکامل فی التاریخ،* علی بن محمد ابن أثیر، بیروت: دار صادر، 1399هـ .

*الکنی و الالقاب،* شیخ عباس قمی، تهران: مکتبة الصدر.

*لسان المیزان*، ابن حجر عسقلانی، تحقیق: محمد عبدالرحمن المرعشلی، بیروت: داراحیاء التراث العربی، 1422هـ .

*مذاهب الاسلامیین،* عبدالرحمن البدوی، چاپ اول، بیروت: دار العلم للملایین، 1997م.

*معالم العلماء*، ابن شهر آشوب، نجف: مطبعة الحیدریة، بی‌تا.

*معتزله البصرة والبغداد،* رشید الخیون، چاپ سوم، لندن: دارالحکمه، 1420هـ .

*معجم الادباء*، أبی عبدالله یاقوت بن عبدالله، تحقیق: دکتر عمر فاروق، بی‌جا: مؤسسة المعارف.

*الملل و النحل*، عبدالكریم شهرستانی، تحقیق: محمد سید گیلانی، چاپ دوم، بیروت: دارالمعرفه، 1395هـ .

*میزان الاعتدال فی نقد الرجال، محمد* الذهبی، تحقیق: علی محمد البجاوی، بیروت: دارالفكر، بی‌تا.

*اندیشه‌های کلامی شیخ مفید،* مارتین مکدرموت، ترجمه: أحمد آرام، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل شعبه تهران، 1363ش.

1. . فِرق نویسان، معتزله را به دو ‌گونه تقسیم‌بندی کرده‌اند: 1. **از نظر زمانی:** به ده یا دوازده گروه. 2. **از نظر مکانی:** به دو مکتب بصره و بغداد (*فرهنگ عقائد مذاهب اسلامی*: ج 3 ص288). [↑](#footnote-ref-2)
2. . در اين دوره، آثاری چون *الامامة و التبصرة*، *كمال الدين*، *الغيبة* نعمانی و *الغيبه* شيخ طوسی، به نگارش در آمده‌اند. [↑](#footnote-ref-3)